

سلطنت قباد و ظهور مزدک

ترجمه نصرالله فلسفی

بقلم آرتور کریستن

از مورخین مزبور برخی فقط از يك مأخذ استفاده کرده و برخی دیگر در آثار خویش روایات مختلفه را بیابی هم متذکر شده اند. دسته ای نیز آنچه را که از مأخذ مختلفه بدست آمده است بیکدگر پیوسته از آن تاریخ مستقلی ساخته اند. بهمین سبب در کتبی که بدست ما رسیده است تشخیص نمیتوان داد که آنچه نویسنده در کتاب نگاشته از خود اوست یا از مأخذی قدیمی تر اقتباس کرده است. تشخیص این امر فقط زمانی میسر است که دو یا چند نویسنده مختلف مطالب معینی را متفقاً در آثار خود نقل کرده باشند.

ذیلاً تمام روایات مختلفی را که در اصل از خدای نامه ناشی شده است از مأخذی که در دست داریم نقل میکنیم. روایات مزبور را بنا بر ترتیبی که در کتب مختلفه ذکر شده است و بنا بر تناسبی که با اصل موضوع یعنی ظهور مزدک دارد بچهار دسته تقسیم کرده ایم. ۱ - بموجب روایت دسته اول: قباد پادشاهی قادر بود و بعلت کشتن سوخرا سردار بزرگ از پادشاهی خلع شد. سپس بتدیس خواهر از زندان نجات یافت. ظهور مزدکیان را نیز در بیان سلطنت خسرو پسر قباد ذکر کرده اند.

این روایت را یعقوبی^۱ (که در نیمه دوم قرن نهم میلادی میزیسته) در کتاب خود^۲ نقل کرده است، و در چند قسمت از تاریخ طبری (متوفی در ۹۲۳ میلادی)^۳ نیز دیده میشود که من بعد بعنوان «ط. ب»

۱ - احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح که در حدود سال ۲۷۸

میزیسته است. هوتسما Houtsma تاریخ او را در دو مجلد در شهر لیدن سال ۱۰۸۳ طبع کرده است.

۲ - طبع هوتسما مجلد اول صفحه ۱۸۵.

۳ - طبری در سال ۲۲۴ متولد شده و در ۳۱۰ هجری وفات یافته است.

و «ط. ج.» ذکر خواهیم کرد. قسمت ط. ب. از خلع قباد شروع میشود. در سطور ذیل مختصری از آنچه یعقوبی نوشته است نقل نموده تقائص آنرا باروایت تاریخ طبری که مفصلتر است رفع میکنیم:

بموجب تاریخ یعقوبی قباد در کودکی باسلطنت نشست و سوخرا بنام او حکومت میکرد. چون بسن رشد رسید تحمل قدرت سوخرا پروناگوار بود. پس او را بکشت و مقام اول مملکت را به **مهران** سپرد. (طبری درین باب مینویسد که قباد اسپهبد **شاپور** را که از خاندان **مهران** بود با همه سپاه او از ری طابید و بدستیاری وی سوخرا را دستگیر کرده بکشت. و این مثل مشهور که «باد سوخرا فروخت و بادشاپور برخاست» ازینجا ناشی شده است.) پس از کشته شدن سوخرا ایرانیان قباد را از شاهی خلع کرده بزندان انداختند و برادرش جاماسب را باسلطنت برداشتند. خواهر قباد بزندان رفت تا برادر را دیدار کند. زندانبان او را اجازه نداد ولی بکار ناشایست درو طمع کرد. زن بهانه حائضه بودن از چنگ او برست و در ورود بزندان دستوری یافت و تمام روز را آنجا بماند. سپس برادر را در مفرشی پیچیده بر پشت غلامی قوی نهاد و از زندان بدر آورد. (طبری مینویسد که موکل از زن پرسید این چیست؟ گفت این جامه خواب شبست که از من آلودگی یافته و بتطهیر میرم.) قباد بدین حیلہ از زندان بگریخت و

۵۰۰

۱ - مقصود از ط. ب. در طبع دخویه De Goege صفحه ۸۸۵ از سطر ۷ تا ۱۸ و از صفحه ۸۸۶ سطر ۲۰ تا صفحه ۸۸ است و در طبری طبع نولدکه از سطر ۱ صفحه ۱۳۹ تا سطر ۳ صفحه ۱۴۱ و از سطر ۲ صفحه ۱۴۴ تا صفحه ۱۴۷. مراد از ط. ج. نیز در طبع دخویه از صفحه ۸۹۳ تا ۸۹۴ و در طبری نولدکه از صفحه ۱۵۳ تا ۱۵۵ است.

۲ - بنا بر قانون زردشت با زنان حائضه خفتن گناهی بزرگ بوده است.

نزد پادشاه هیاطله رفت. در راه چون بشهر ابرشهر^۱ رسید در خانه مردی منزل گزید (طبری مینویسد که این مرد از بزرگان شهر بود) و در آنجا با دختر جوانی که میزبانش نزد و می آورده بود نزدیک شد. (بنا بر قول طبری این دختر فرزند میزبان قباد بوده است) قباد پس از آنکه یکسال در سر زمین هیاطله ماند از شاه ایشان برای بازگرفتن سلطنت سپاهی گرفت و روبايران نهاد. در مراجعت چون به ابرشهر رسید از آن دختر پسری بوجود آمده بود. قباد آن پسر را انوشیروان نامید (طبری میگوید که قباد پسر را با مادرش برگرفت و بمدائن آورد) سپس بايران آمد و بار دیگر بر سلطنت دست یافت و بر ممالک روم شرقی حمله برد و شهرهای بسیار بگشاد (طبری مینویسد: شهر آمدرا بگرفت و مردم آن شهر را باسیری آورد). سرانجام شاهی را بانوشیروان پسر خویش سپرد (بنا بر تاریخ طبری: شاهی را بخسرو سپرد و درین باب حجت نامه ای نوشته مهر خویش بر آن بر نهاد) و پسر را هنگام مرگ اندرزهای نیکو کرد. خسرو انوشیروان چون بر سلطنت نشست مزدك را که آئینی تازه آورده و عموم خلق را در زن و خواسته شريك ساخته بود بگشت. زردشت پسر خرگان را هم که در دین زردشت بدعتهای تازه نهاده بود هلاک کرد و پیروان این دومرد را نیز از میان برداشت.

در خصوص کشتن زردشت و پیروان او در ط. ج. شرحی مبسوط تر نوشته شده است. مینویسد: «چون خسرو بر سلطنت رسید دین مردی منافق را که از اهل فسا و موسوم بزردشت پسر خرگان بود برانداخت دین این مرد بدعتی در دین زردشت بود و مردم بسیار بروگرویدند و کارش بالا گرفت. از جمله کسانی که مردم را بدین این مرد

میخواندند یکی مزدك پسر بامداد از اهالی ندریه (۴) بود. این شخص مردم را بمشترك ساختن زن و خواسته میخواند و میگفت که این امر پیش خداوند پسندیده است و آنرا اجری بزرگ خواهد بود و اگر احکام و مواعظ دینی هم نباشد عموم خاق باید در آنچه دارند بایکدیگر مساعدت کنند. بدین طریق زیر دستان را بر ضد بزرگان و توانگران برانگیخت و مردم پست از هر گونه با نجیب زادگان در آمیختند و دست آنانکه چشم طمع بردارائی دیگران داشتند گشاده شد و ستمکاری از حد بگذشت و شهوت پرستان و بدکاران با زنان اصیل در آویختند و مردم ببدبختی عظیمی که تا آن زمان نظیر نیافته بود، دچار شدند. ولی خسرو مردم را از پیروی احکام جدید زردشت پسر خرگان و مزدك پسر بامداد باز داشت و بدعتهای ایشان را بر انداخت و جمعی از مردم را که پیرو آئین ایشان شده و بر خلاف امر او از آن بازمی گشتند بکشت و باز دیگر آئین زردشت را چنانکه از روز نخست بود رائج ساخت.

۲ - بنا بر روایت دسته ثانی قباد را پیروان مزدك از شاهی خلع کرده بزنندان انداختند و زرمهر پسر شوخرا که بدست قباد کشته شده بود او را از زندان نجات داد و مزدکیان را خسرو پسر قباد پس از مرگ پدر از میان برداشت.

این روایت را فتیشیوس (سعید بن بطریق) از آباء مسیحی اسکندریه (متوفی در ۹۲۹ میلادی)^۱ و ابن قتیبه (متوفی در ۸۸۹ میلادی)^۲ و طبری

۱ - کتاب سعید بن بطریق معروف به افیشیوس Eutychius را **لویس شیخو** از آباء یسوعی بام و کتاب تاریخ المجموع علی التحقيق والتصدیق، در سال ۱۹۰۵ میلادی در بیروت طبع کرده است. سعید بن بطریق در حدود ۲۶۳ هجری تولد یافته و در ۳۲۸ (۹۳۹ میلادی نه ۹۲۹) در گذشته است مترجم .

۲ - تولد ابن قتیبه در سال ۲۱۳ و وفاتش در ۲۷۰ یا ۲۷۱ هجری (ظاهراً ۸۸۵ میلادی) روی داده است .

در دو قسمت از تاریخ که خود بعنوان ط. ا. و ط. د. خواهیم خواند،^۱ و مطهر بن طاهر المقدسی (در کتاب البدع والتاریخ که در سال ۹۶۶ میلادی «۳۵۵ هجری» تالیف شده)^۲ و مسعودی (متوفی در حدود ۹۵۶)^۳ و حمزه اصفهانی نقل کرده اند. در ضمن مطالعه ط. ا. بر من معلوم شد که روایت طبری درین قسمت خود از دو روایت مشخص تر کسب شده است. یکی از دو روایت مزبور (یا روایت ط. الف) در تاریخ طبع شده طبری در سطر ۵ از صفحه ۸۸۵ پایان میرسد و دیگری (ط. ه) از سطر مزبور شروع میشود. در کتاب ابن بطریق نیز چنین است و روایتی که او نقل کرده بی شک از دو روایت متفاوت تر کسب یافته است، چه اولاً بین روایت اول (صفحه ۱۲۶ تا ۱۳۳) و روایت دوم (صفحه ۱۷۴ تا ۱۸۱ طبع اکسفر در سال ۱۶۵۹) نویسنده وقایع دیگری را شرح داده است، ثانیاً در باب اسامی سوخرا و زرمهر در دو روایت مزبور اختلافی موجود است.^۴ پس معلوم میشود که روایات دو گانه مذکور در مأخذ مشترک هم که طبری و ابن بطریق در دست داشته اند مسطور بوده است. ذیلاً شرحی را که ابن بطریق نگاشته است نقل میکنیم.

۱ - ط. ا.، در تاریخ طبری از صفحه ۸۸۳ تا سطر ۵ صفحه ۸۸۵ و از صفحه ۸۸۵ سطر ۱۹ تا صفحه ۸۸۶ سطر ۱۸ است و در ترجمه تولد که از صفحه ۱۳۵ تا سطر ۱۳ صفحه ۱۳۸ و از صفحه ۱۴۱ سطر ۵ تا آخر صفحه ۱۴۲ - - ط. د. از صفحه ۸۹۶ تا ۸۹۸ در اصل کتاب و از صفحه ۱۶۲ تا ۱۶۴ ترجمه تولد که

۲ - کتاب مقدسی را کلمنان هوار از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۳ با ترجمه فرانسه آن در پاریس طبع کرده است.

۳ - ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی متوفی در سال ۳۴۶ هجری.

۴ - در روایت اول سوخرا و زرمهر و در روایت ثانی سوخرا و زرمهر ذکر شده است.

روایت اول - سوخرا با پادشاه هیاطله مصاف داد و اسیران و غنائمی

را که در شکست فیروز بدست او افتاده بود باز گرفت و بایران آمد. بلاش و قباد بر سرشاهی نزاع کردند و بلاش فائق شد. قباد با زرمهر پسر سوخرا نزد خاقان ترك بخراسان رفت تا از وی یاری طلبد. در راه چون به ابر شهر رسید عاشق دختری یکی از بزرگان آن شهر شد و زرمهر مادر و پدر آن دختر را راضی کرد تا دختر خویش را بقباد سپردند. پس از رفتن قباد مادر از دختر پرسید که این مرد را چگونه دیدی. گفت شلوار او زربفت بود، پس دانستند که او ملکزاده است. قباد چهار سال نزد خاقان بماند، سپس از وسپاهیانی گرفته بایران بازگشت. چون به ابر شهر رسید آن دختر را که یا بودخت (۴) نام داشت با پسری سه ساله یافت. پس زن و فرزند را با خود بایران آورد و چون بلاش مرده بود باز بساطنت رسید و کارهای دولتی را بسوخرا و زرمهر باز گذاشت و چندین شهر بنا کرد و مجاری آب و پلهای متعدد ساخت. چون ده سال از پادشاهی او گذشت قحطی سختی پدید آمد و ملخ بر محصول زد و بدبختی دامانگیر عموم شد. پس از آن قباد با رومیان بچنگ پرداخت و شهر آمد را گرفته ویران کرد.

روایت دوم - مردم ایران از قباد ناخرسند بودند و مرگ او را آرزو داشتند، ولی از سوخرا میترسیدند. بهمین سبب شاه را بدو بدگمان کردند تا آنکه امر بکشتن وی داد. چون سوخرا کشته شد مزدك و پیروانش با قباد از در مخالفت درآمدند. مزدك میگوید که «خداوند ارزاق رازوی زمین آفرید که مردم آنرا میان خود یکسان تقسیم کنند و هیچکس از دیگری بیشتر نبرد، لکن مردم یکدیگر ستم میکنند و هر کس خویشان را بر برادر ترجیح میدهد. ما می خواهیم درین کار نظارت کنیم و دارائی توانگران را برای درویشان بگیریم

و آنچه اغنیاء زیاد دارند بتهی دستان دهیم. هر گاه کسی را اموال و زنان و غلامان و ائانه زائد باشد ما آنچه زائد است گرفته بتساوی بین دیگران قسمت خواهیم کرد تا کسی را بر کسی امتیاز نماند. « پس دست بر املاک و زنان و اموال مردم دراز کردند و قباد را در جائی باز داشتند که هیچکس او را نمیتوانست دید و یکی از برادران مادرش را که جاماسب نام داشت بجای او بر تخت نشانند. ولی زرمهر با جمعی از بزرگان ایران دست یکی کرد و بسیاری از مزدکیان را بکشت و قباد را بار دیگر بر تخت نشانده جاماسب را خلع کرد، لیکن مزدکیان باز بقباد نزدیک شدند و عاقبت او را بکشتن زرمهر برانگیختند. چون زرمهر کشته شد در مملکت فتنه ها برخاست و قباد از کشتن سوخرا و پسر او پشیمان شد. سپس قباد در گذشت و خسرو انوشیروان بجای او نشست و مزدکیان را از مملکت برون راند و آنچه آن قوم از مردم گرفته بودند بصاحبان اصلی باز داد. « آنچه را که صاحبی معین نداشت ضبط کرد و در جبران خسارات و آباد ساختن ویرانیها بکار برد. هر خانه وزمینی را که از صاحبش گرفته شده بود بدو باز سپرد و هر کس که زنی در ربوده بود. آن زن را ازو باز گرفت و امر کرد تا مهر او مضاعف بداد و اگر مردوزنی از یک طبقه بودند مرد را مجبور ساخت که رسماً با زن مزاجت کند، ولی هر گاه زن از پیش شوئی داشت، غاصب ناگزیر بود وجهی معادل مهری که شوی هنگام عروسی بزن داده بود بدو تسلیم کند و شوی نخستین زن خویش را تصرف میتواند کرد. خسرو چون نمیتوانست طبقات زیر دست را آزار دهد بر گناهکاران بسیار سخت ننگرفت. علاوه برین فرمان داد تا اهلی بیوتات^۱ و اشراف^۲

۱ - اهل بیوتات یعنی و سپهران. بکتاب سلطنت ساسانیان تالیف آرتور کریستن سن صفحه ۲۳ مراجعه شود.

۲ - از اشراف مقصود آزادان است. بکتاب سلطنت ساسانیان تالیف آرتور کریستن سن صفحه ۴۴ مراجعه شود.

را که بعلت تلف شدن سران خانواده گرفتار فقر و پریشانی بودند
 شمرند و عده یتیمان و بیوه زنان هر خانواده را معین کردند ،
 سپس مایحتاج حیات ایشان را از خزینه خویش بداد و پسران بی پدر
 را در شغلی که مناسب استعداد طبیعی ایشان بود بتحصیل گماشت .
 دختران را نیز باز دواج مردان توانگری از طبقه ایشان در آورد. همچنین
 فرمان داد تا خانها و مزارعی را که بدست غاصبان ویران شده بود آباد
 کنند و از رودخانها نهرها جدا کرده آب آنرا در آبیاری مزارع ویران
 بکار برند . خداوندان املاک را نیز مواشی داد تا باز کار خود پیش گیرند
 و دهکدهای ویران شده را آباد کنند . در اطراف و جوانب مملکت نیز
 قلاع مستحکم بنا نهاد.»

روایات ابن قتیبه و طبری (ط. ا و ط. د. توأماً) در ترتیب ذکر وقایع
 و شرح حوادث با روایت ابن بطریق اصولاً مطابقت ولی باز در آنها
 اختلافات چند دیده میشود. ابن قتیبه بر افتادن سوخرا را نتیجه تحریکات
 مزدک و مسلط بودن وی بر رأی قباد میداند و قباد را پادشاهی ضعیف و بیهوش
 میخواند، و می نویسد که برخی از مزدکیان بر زنان قباد چشم طمع
 داشتند و برخی دیگر هلاک او را طالب بودند و بهمین سبب او را بکشتن
 سوخرا تحریض میکردند. سپس موضوع خلع قباد و بزندان افتادن او
 را فراموش کرده می نویسد که «پس از آن پسر سوخرا با جمعی از بزرگان
 دست یکی کرده بر مزدکیان تاختند و مزدک را با بسیاری از پیروانش کشتند
 و قباد را باردیگر سلطنت نشانند. چندی بعد پسر سوخرا و کسانش
 را نزد قباد متهم ساختند و قباد بکشتن وی فرمان داد ، ولی چون
 او کشته شد از قدرت شاه بکاست و ناحیه ای که در آن فتنه ای برنخیزد نماند .
 سپس قباد در گذشت » و خسرو انوشیروان اوضاع را بصورت نخستین باز
 گرداید و سران مزدکیان را از مملکت براند .